

روزانه های دیروز

برچیده های محمد ایل بیگی از نشریات سالیان نه چندان دور



مقصودترانه
از ترانه های روستای ایران



تألیف و

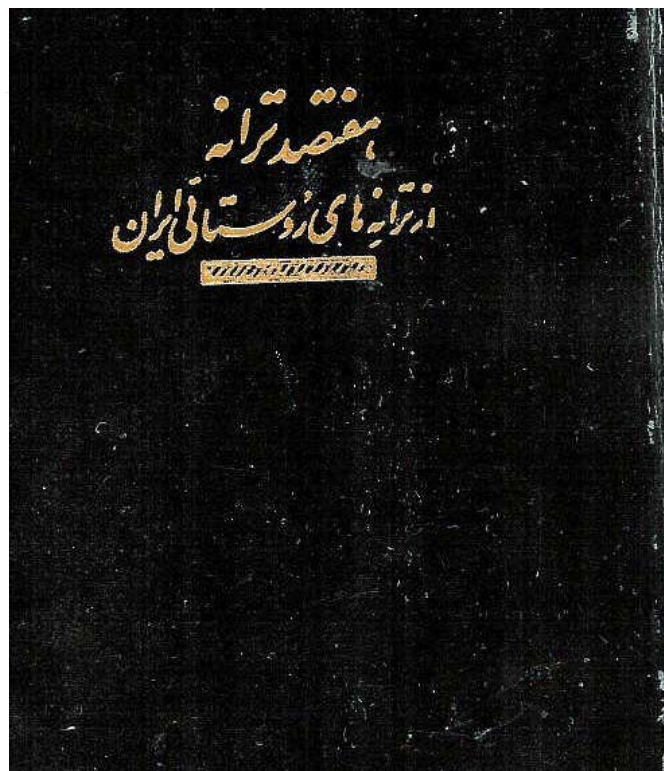
گروه آورده

حسین کوهی کرمانی

مدیر روزنامه سیم صبا

حق تبسسه گونه چاپ محفوظ و مخصوص

مؤلف گروه آورده میباشد



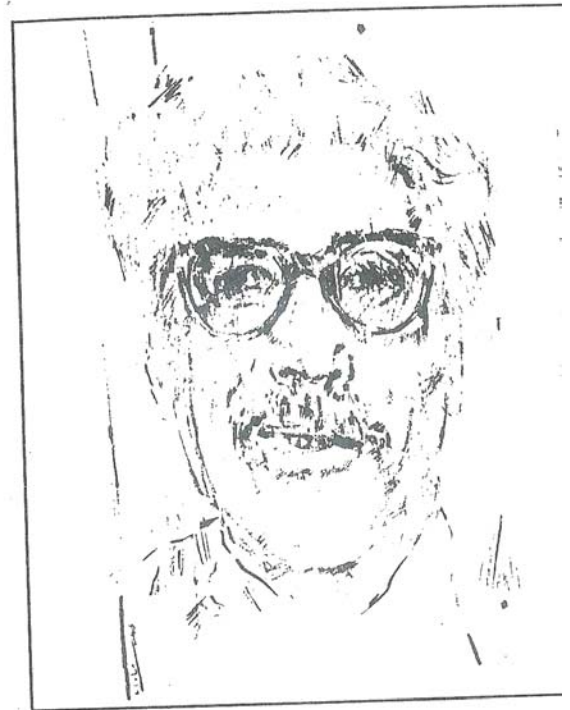
ترجمهء این ترانه ها به انگلیسی از : دونالد ویلنر ، معاون
بنگاه " پوپ " [؟] ، که گویا در همانزمان (حوالی 1948) در
آمریکا آنها را منتشر کرد .

حسین کوهی کرمانی

حسین کوهی کرمانی (۱۲۷۶ - ۱۳۳۲) به سال ۱۴۰۲ ش مجله «صبا» را در تهران تأسیس کرد که تا سال ۱۳۱۳ متناوباً انتشار می‌یافت. وی از نخستین پژوهشگران «فرهنگتقوومی» در ایران بود و در زمینه جمع‌آوری افسانه‌ها و ترانه‌های عامیانه کوشش فراوان کرد. کوهی کرمانی را به‌سبب گردآوری افسانه و قصه‌های قومی می‌توان از بنیانگذاران ادبیات کودکان در ایران دانست.

آثار:

از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه‌ی آذربایجان
 افسانه‌های روستایی ایران
 برگی از تاریخ معاصر ایران یا فوفای جمهوری
 پانزده افسانه روستایی
 تاریخ تریاک و تریاکی در ایران
 ترانه‌های ملی شهلویات (شعر)
 چهارده افسانه از افسانه‌های روستایی ایران
 خننامه (شعر)
 راهنمای اهل ذوق یا بهترین غزل‌های سمدی و حافظ
 سوگواری‌های ادبی در ایران
 شاهکاری شعر از رودکی تا بهار
 گلچینی از سمدی و حافظ (شعر)
 گلچینی از مثنوی
 مزارات کرمان
 منتخبات دیوان خواجه
 هفتصد ترانه روستایی



19

1

My darling was running and I was pursuing,
 My darling was seated and I was approaching.
 There were two black moles at the corners of her lips.
 If she was selling, I was ready to purchase them.

2

He, who with her, has a heart given and taken,
 Cannot easily pull away his hand.
 Chance may close a road to wayfarers,
 But who can block off the highways of love?

3

Spring comes and flowers are ripe for picking.
 The lips of the maidens are ripe for kissing.
 The lips of the maidens, like fragrant herbs,
 Are an offering worthy for the noble born.

بجیده

گزته‌های روستایی ایران (ش)

«۱»
 عزیزم میدوید من میدویدم عزیزم می‌نشست من می‌بوسیدم
 دو تا خال سیماک لبش بید اگر او می‌فروخت من می‌خریدم

« ۲ »

کسی که با کسی دل او دوان است با سونی نیست تو نه کشته دست
 اگر آمد شدن زار به بندد همون راه حجت را کی توان بست

« ۳ »

بهار او مدگل باچیدنی شد لبون و خترون بوئیدنی شد
 لبون و خترون حل بست می‌گفت بسوغات بزرگون برونی شد

۱- بان ۲- بزگن

Oh my stately one! I have come into
your presence,
And I have come for the mole on
your lips.
Hearing that you are selling this
mole from your lips,
I have come as a customer for your
wares.

5

Oh, black eyes! You who are clean-
ing the wheat.
You saw me and tore open the neck
- of your dress.
Sweat ran down drop by drop from
your eyebrows,
And you were wiping it away with
your kerchief.

6

On the edge of the flowing stream
and in the willow's shade,
My eyes met those of my darling
and she laughed at me.
Carry a message from me to this
darling,
That the heart which has been
grieved by another still grieves.

You who came to the edge of the
roof and made fresh your face,
You who once measured your figure
against mine,
And now are dressed in the garments
of another's bride,
Don't put on kohl and open my
wounds!

8

Come breeze, and waft away my
kerchief
As far as my lover, alert and aroused.
Tell him his sweetheart is sending
her greetings,
And that from childhood I have
tied my heart to his.

9

I shall not smile till you return,
darling,
Nor exchange vows with anyone
else,
Nor make a promise to any suitor,
Nor kohl my eyes, nor braid my
hair.

ترانه های روستای ایران (آقی)

« ۴ »

بلند بالا به بالات آدم من برای خال لبهاست آدم من
شیندم خال لبهاست میفروشی خسه یارم بسودات آدم من

« ۵ »

میچپش که گندم پاک میکرد مرا میدید زیرشون چاک میکرد
عرق از پشت چشماش بر بر بر خود و سماں و لپک میکرد

« ۶ »

لب آب رودن سایه بید چشمم در چشم یار افتید خنید
دعا از من بلبه میرسونین دلی که از دلی رنجید رنجید

۱- گریبان ۲- قطره قطره ۳- خود بینی با ۴- هوان

ترانه های روستای ایران (آقی)

بیت ۷

« ۷ »

لب بون آدمی نخ تازه کردی قدت را با قدم اندزه کردی
تو که پوشیده زنت عروسی کیش سهر میر که ز تخم تازه کردی

« ۸ »

بیابا و آبس و سماں دستم بر پیش و لب رشید ای مستم
بگو و لبه سلامت میرسونین که من از کوه کنی دل تو بستم

« ۹ »

دلم تا تو نیسانی مو نخندم و گر عهد وفا با کس نبندم
و گر عهد وفا با یار جوئی نه چشم سوزم که نم نه بر بندم

۱- بون بینی بام است

I drew near the house of my sweet-
heart;
From the pain in my heart I sighed.
That same dust that her shoes had
spurned,
Instead of koh! I put on my eyes.

11

Clouds drift across the moonlit sky;
The cup is ready with Shiraz wine.
Oh friends! Recognize each other's
worth,
For when does God give a second
life?

12

Yellow gowned, my former sweet-
heart comes nigh.
Oh! You don't let me rest with my
pain.
For one who has no flower garden
of his own,
There's no profit in looking at the

A widow, though she may be of your
own family,
Like a serpent or scorpion she strikes;
Though you pay for her chicken
and her sauces,
She always remembers her previous
husband.

14

Come, my lover, and show your
fondness for me,
Take up your hammer and work as
a goldsmith for me;
Take up your hammer and go to the
city Shiraz,
And there set a stone in our ring.

15

My lover is sitting at the edge of
the stream,
He has snatched a flower from the
water and smells it.
A flower that the water has brought
has no odor,
Let me be his flower so that my
lover may inhale me.

<< ۱۰ >>

پشت خونبه دلبر رسیدم من از درد و لم آهی کشیدم
همون خاکی که از کوشش کشیدم بجای سوزمه در چشم کشیدم

<< ۱۱ >>

شب متاب ابر پاره پاره شراب خستردمی در پیاله
رفیقون قسدر کله گیر بدوین خدا کی میسه به عمر دوباره

<< ۱۲ >>

اراون بالا میایه جامه زردم نینه اری بنجوا بمردی دودم
تو که باغ گل از خود نداری تا شالی نداره باغ موم

۱- کوشش یعنی کفش است

زن بیوه اگر قوم اگر خویش >> ۱۳ << مثال مار و عقرب میزنه نیش
اگر خربش کنی مرغ و سگها همش داو میسنه ز شوهر پیش

<< ۱۴ >>

بیاد لبر بر ایم دبسه می کن چکش و درو در بر ایم زرگری کن
چکش و درو در برود شهر شیراز خودت انگشتری ما زنگین کن

<< ۱۵ >>

دلاروم نشسته بلب جوی گل از او گرفته می کنه بو
گل که او بساره بو نیده خودم و گل شوم باره کنه بو

Take a blossom from my hand and
smell it,
And place it between your two
braids
Wherever you may go and I am not
there,
In that place, with that flower you
may converse.

17

O darling! Oh darling! Oh darling!
They are bearing my dust to Kerman,
To Kerman they take it for making
a water-pipe,
That my darling may inhale smoke
through my heart

18

Oh God! Three griefs happened at
the same time,
A lame donkey, an ugly wife and
pressing creditors,
Oh God! If you will rid me of my
ugly wife,
I myself can deal with the lame
donkey and the creditors

He who is in love may be recognized
from afar;
His lips are laughing and his eyes
gay and sparkling.
The lips of the lover are like young
snakes
Which sting everywhere with invis-
ible wounds

20

My darling! you are a flower and
I must pluck you;
Ruby lips from you and kissing from
me.
Give your two nipples into the hands
of your lover;
Passiveness from you and caressing
from me

21

Ghazal Khan, who is of the Baluchi
tribe,
Has two eyes like the horns of a ram.
If I describe him, you will recog-
nize him,
The rider of the black steed, the
leader of the nomads.

برای نامی روستائی ایران ،
میت برشت

« ۱۶ »
گلی از دست من بستان بگو کن
میرن هر دو زلفوت فرو کن
بهر جایی که رفتی من نبودم
همانجا با خود گل گفتم که کن

« ۱۷ »

دل من دل من بود من
بگره من میرن آب گل من
بگره من میرن قلیون بسان
که تا لبه کشته و از دل من

« ۱۸ »

خداوند آید در آید بیک
خرگشت وزن نشسته و طلبکار
خداوند از من نشستم تو روز
خودم و تو هم خرگشت و طلبکار

« ۱۹ »

بر او که عاشقه از او رسیده است
لبش خندان چشمش شوخ شد
لبش عاشقی مثال بچه مار
بهر جای منزه خشمش رسیده است

« ۲۰ »

دلم گل از تو و گل چیدن از من
لب لعل از تو و بوسیدن از من
دوستانت بده و دوست شام
تخل از تو و مالیدن از من

« ۲۱ »

عشقه انخانی که در ایل بلوچه
دو چشمش مثال شاح قوچه
نشونگر مردم می شناسی او را
همان میله سوار سوار کوه
تا سفالین موی کتاب غلطی است بجای دو زلفوت
دو چشمش نشسته شد در بر چرخه می شود

My lover packed up the tribal goods
and departed,
Youth and happiness fled away
from my heart;
Pride and happiness and youth,
All went away with the tribe of
my lover.

23

One star, followed by the moon,
has risen;
When will the caravan leader give
the signal to start?
Let the caravan leader wait,
For my sweetheart is still a child and
not ready to go.

24

On Friday night I set out from
Kerman.
I did wrong to turn my back on my
sweetheart;
When I came to the edge of Isfahan's
river,
I sat myself down and I wept and I
wept.

35

25

The camel groans from the burden,
I from my heart;
We both moan from stage to stage;
The camel groans that the load is
heavy,
And I moan because I am far from
my lover

26

You are on the roof and I on the
ground,
You are a golden orange that I must
have,
You are a golden orange for pres-
sing,
How can I get you into my hands,
oh sweetheart?

27

Pomegranate flower! Pomegranate
flower! Pomegranate flower!
Give me a kiss as I set out with
my master
My load is all ready, so give me a
kiss.
My two feet are in the stirrups, the
reins in my hands.

<< ۲۲ >>

خشمنا بار کرد و دلبهرم رفت
جوانی و حجاب الی از بیم رفت
همش سراسر ایل دلبهرم رفت
جوانی و حجاب الی غمخوری

<< ۲۳ >>

ستاره سوزد و ماهم بنیال
رئیس قافله کی میکند یار
رئیس قافله بسنگر بگیره
که یارم کو که موند بنیال

<< ۲۴ >>

شب مشینه رکرمون بار کردم
غلط کردم که پشت دربار کردم
رسیدم بر لب آب صفایون
نشستم گریه بسیار کردم

ستانی ایران را می

<< ۲۵ >>

شتر از باجیر سنا من از دل
بنالیم هر دو چون منزل منزل
شتر آنکه که من دارم گزونه
منم فاطمه که دور افتادم از دل

<< ۲۶ >>

تو در بالای بوم من در زمینم
تو نارنج طلای من در کبینه من
تو نارنج طلای دست افشار
پرستم کی روی ای نارنج منم

<< ۲۷ >>

گل نار و گل نار و گل نار
بره بوسی که میخواهم کنم باه
گل نار و گل نار و گل نار
دو پاییم در رکاب و دستم او سنا

Oh heavens, open your eyes! I am
still young,
Fresh bearded and a new family man.
Oh heavens, call away the old men,
take the aged men!
My worth is not less than those o-
thers.

29

My heart should be a stone since
the ground is my pillow.
God has decided that this should be
my lot;
God has arranged my fate in this
fashion,
That my heart bleeds in separation
from my darling.

30

One dawn when I came to the cross-
roads,
I saw my sweetheart, like a moon;
I saw the pomegranate nipples of
my sweetheart
Where she sat knee to knee with a
black man.

روستائی ایران (دی)

« ۲۸ »

فکرت چشمت کن و منم جوون نوخط و نوخانوم
فکرت سبزین طلب سبزین طلب
نه کتراز فلان و بهد و نم

« ۲۹ »

سرم سنگت و دو بالینم زینده خدا کرده که تقدیر همینه
خدا تقدیر من ایطو کرده که دل خون افراق نازینده

« ۳۰ »

سحر گاهی رسیدم دورا همدیدم نازینم مثل ماهی
بیدیم نازینم راپستون زده زانو بز انوی کلای

۱۷۴

ترانه نای روستائی ایران (دی)

بقریون سرت کردم دوباره ندونستم تو ماهی یا ستاره
بتوفیق خدا جلالت بیایم اگر در آسمون گردی ستاره
هلاکت دیدی چه تیرکاری انداخت نه در خواب و نه در بیداری انداخت
بیرید دست استاد کمانگر رزیر چادر گلناری انداخت

